

## زندادان ابوغریب و انسانیت

ارشین ادیب مقدم\*

ترجمه: عسگر قهرمانپور\*\*

### چکیده

با وجود توجه رسانه‌ها بر موضوع شکنجه‌های به عمل آمده در زندان ابوغریب و نکوهش این اعمال از سوی سیاستمداران، خاستگا و منشأ فکری و فرهنگی این اعمال هرگز از سوی نخبگان علم روابط بین‌الملل و دانشجویان مطالعات علوم خاورمیانه مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. من نام این واقعه را «ابوغریب و انسانیت» می‌گذارم. به نظر من عامل تسهیل‌کننده اعمال این شکنجه‌ها، آموزه‌ها و باورهای نژادپرستی در کشور ایالات متحده آمریکا می‌باشد که نه تنها مانع دستگیری و محاکمه افرادی که مرتکب چنین اعمال فجیعی علیه زندانیان شده‌اند می‌گردد، بلکه عاملان این شکنجه‌ها را در زمره مجموعه افرادی قرار می‌دهد که با استناد به چنین باورهایی، رفتارهای خاص خود در مقابل اقوام عرب و مسلمان را توجیه می‌نمایند. در همین راستا انواع شکنجه و روشهای مختلف مشروعیت بخشیدن به آن از جنبه‌های حقوقی و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. بررسی مجموعه مطالب ارایه شده در این نوشتار، همزمان با معیار قراردادن آموزه‌های علی شریعتی ما را به این نتیجه می‌رساند که واقعه ابوغریب یک عصیان علیه اصول انسانیت بوده است.

**کلید واژگان:** ابوغریب عراق، شکنجه، حقوق بشر، شریعتی، قدرت، امپریالیسم، ایالات متحده آمریکا.

\* دکتر ارشین ادیب مقدم استادیار گروه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن است.  
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی، سال نهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۷، صص ۹۷-۷۵.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

موضوعاتی که در نوشتار پیش روی مطرح خواهیم کرد و مواردی که به آنها خواهیم پرداخت، باعث برداشت ناراحت کننده ای خواهد شد. اما معتقدم ثبت شکنجه های زندان ابوغریب و مکانهای دیگر در عراق و ساختار شکنی آن فرهنگی که این شکنجه را در دل خود جای داده و به آن مشروعیت بخشیده، حایز اهمیت است، زیرا آنچه را که اتفاق افتاد نمی توان به حاشیه تاریخ منطقه راند. در مورد حلبچه نیز که صدام حسین با حمایت «جامعه بین الملل» دست به یک جنگ شیمیایی زد، همین احساس را دارم و به همین خاطر در دیگر نوشته هایم به این موضوع پرداخته ام.<sup>۱</sup> البته، نمی خواهم در حین استدلال این کج فهمی پیش بیاید که بستر فرهنگی که در اینجا تشریح خواهیم کرد فراگیر است و حضور ایالات متحده در جامعه بین الملل بسیار مخرب است و یا «غرب» به عنوان یک ایده چیزی جز «مست آوری» نیست. آنچه بدان اشاره می کنم اندک معدودی از موارد انبوه و بی شمار است. به باور من، حوادث زندان ابوغریب نمی توانست بدون وجود یک بحران نژادپرستانه خاص در ایالات متحده روی بدهد، افرادی که مرتکب رفتارهای ددمنشانه علیه زندانیان شدند مورد بازخواست قرار نگرفتند و تنها بخشی از مجموعه بزرگ دارای رویکردهای پنداری در برابر مسلمانان و اعراب بودند. این موارد ادعاهای کلی هستند که در نوشتار زیر تشریح خواهیم کرد.

برایم جالب بود که رمان نویسی به نام سوزان زونتاک نه یک استاد روابط بین الملل یا استاد مطالعات آسیای غربی، میان شکنجه زندان ابوغریب و نوع فرهنگ نژادپرستانه ای که تلاش می کنم در اینجا برای شما تبیین کنم، پیوندی برقرار کرد. زونتاک در یکی از آخرین مقالاتش که در انگلستان منتشر شد، تصاویر زندانیان شکنجه شده عراقی را با عکسهای قربانیان سیاه پوست حلق آویز شده بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۹۳۰ مقایسه می کند که شهروندان عادی آمریکا که بی تردید بیشتر آنها از کلیساروندگان و شهروندان مورد احترام بودند به بدن چند پاره لخت مرد سیاه پوست یا زنی که پشت سر آنها از درختی حلق آویز شده بود، نیشخند می زنند.<sup>۲</sup> از نظر زونتاک، معنای تصاویر صرفاً این نیست که این اعمال صورت گرفته بودند، بلکه مرتکب شوندگان این اعمال هیچ احساس و شعوری نداشتند که درک کنند آنچه تصاویر نشان می دهند حکایت از خطای خود آنها دارد. او حتی زمانی بیشتر ناراحت شد که این تصاویر منتشر شده بودند و بسیاری از مردم آنها را می دیدند و می خندیدند. زونتاک

در نهایت به این نتیجه می‌رسد که با کمال تأسف این خنده بخشی از ماهیت حقیقی و قلب آمریکا است.<sup>۳</sup>

البته، این میشل فوکو بود که از بین رفتن شکنجه را در قرن هجدهم در اروپا و آمریکا از منظر یک تصویر عمومی ترسیم کرد. فوکو تصریح می‌کند «در پایان قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم، جشن غم انگیز مجازات در حال اتمام و رخت بستن بود، گرچه شعله‌های آن گاهی در گوشه‌هایی از زندگی این سو و آن سو به چشم می‌خورد.»<sup>۴</sup> در نهایت در سال ۱۸۳۰ بود که مجازات در فرانسه از بین رفت. عمل دیگر مجازات عمومی، قاپوق (نوعی آلت شکنجه) بود که به سال ۱۷۸۹ در فرانسه و به سال ۱۸۳۷ در انگلیس از میان برداشته شد. در بیشتر کشورهای اروپای باختری و ایالات متحده نیز اعدام در ملاء عام با شکنجه، تقریباً تا سال ۱۸۳۰-۴۸ از بین رفته بود.<sup>۵</sup> فوکو می‌نویسد: «دیگر کسی به بدن دست نزد.» براساس قوانین سخت و شدید، اگر هم برای قانون لازم بود به بدن مجرم دست بزند، از فاصله دور و آن هم با هدف «والاتری» صورت می‌گرفت. امروزه یک پزشک باید مراقب آنهایی باشد که به مرگ محکوم شده‌اند [فوکو قبل از آنکه مجازات مرگ در فرانسه ملغی شود، آن را نوشت] و از این روی خود را به عنوان نماینده سلامتی بیمار، تسکین دهنده درد بیمار و به عنوان مقامی که وظیفه‌اش پایان دادن به زندگی اوست، به وی نزدیک می‌سازد. او تنها محرم اسرار بیمار به لحاظ قانونی است. گرفتن زندگی بیمار، اما جلوگیری از احساس مرگ او؛ محروم کردن زندانی از همه حقوق، اما بدون اینکه آسیبی به درد او برساند؛ و تحمیل مجازات عاری از همه دردها.<sup>۶</sup>

این عقلانیت مجازات در سیستم شکنجه در ابوغریب مهم بود، جایی که بازجویان بسیار هوشیار و مراقب بودند «تا نشانه‌ای بر بدن قربانیان برجای نگذارند.»<sup>۷</sup> در واقع، گزارشی که نشریه پزشکی بریتانیا «لانست» در آگوست ۲۰۰۴ منتشر کرد، نشان داد که پزشکان نظامی آمریکا در شکنجه زندانیان عراقی همدست بودند و مدارک مرگ را جعل می‌کردند تا با نسبت دادن زندانیان به قتل نفس آثار جرم خود را پاک کنند. پرفسور استیون میلز از دانشگاه مینسوتا می‌نویسد: «نظام پزشکی با طراحی و اجرای بازجویی‌های اجباری و زوری فیزیکی و روانی همدست بود. «مقامات ارتش نیز تصریح کردند یک پزشک و

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

فیزیوتراپ به طراحی، تأیید و نظارت بازجوییها کمک کرد. از این روی، در زندان ابوغریب و جاهای دیگر در عراق شکنجه و دانش دست در دست یکدیگر داده بود و به کار خود ادامه می دادند. بنابراین، آیا ساده لوحانه نخواهد بود تصور کنیم آنچه اتفاق افتاد یک اختلال روانی بود که محدود به اعمال یک سری افراد «عنان گسیخته» می شد، درست همانند دادگاه علیه چارلز گراندجی آر و لیندی، دوست دختر انگلیسی اش که از ما می خواهند آن را باور کنیم؟ اگر با ژنرال آنتونی ام. تاگوبا از ارتش آمریکا موافق باشیم [کسی که در مورد ابوغریب تحقیق کرد] آن گونه نبود. تاگوبا در گزارش خود به سال ۲۰۰۴ نشان داد که «بین اکتبر و دسامبر ۲۰۰۳ در ابوغریب، اتفاقات متعددی از نوع سادیستی، وحشیانه و سوء استفاده های جنایی توجیه ناپذیر بر چندین زندانی ضربه وارد کرد»، که وی این اتفاقات را به عنوان سوء استفاده نظامی و غیرقانونی طبقه بندی می کند که برخی از اعضای نیروی گارد پلیس نظامی مرتکب آن شدند. مهمتر از همه، سوء استفاده ها عبارت بودند از: «مشت زدن، سیلی زدن و لگزدن زندانیان؛ حمله به پاهای لخت آنها، قراردادن اجباری زندانیان در معرفی وضعیتهای آشکار جنسی و عکس گرفتن از آنها، لخت کردن اجباری زندانیان مرد و پوشاندن لباس زیر زنان به آنها، مجبور کردن گروههای زندانیان مرد به استمناء خودشان و عکس و فیلم گرفتن از آنها، بستن زندانیان لخت مرد به تیرک و حمله به آنها، قراردادن یک زندانی لخت در یک دیگ بزرگ غذا و گذاشتن یک کیسه پر از شن بر روی سر آنها و نصب کردن سیم برق به انگشت ها، نوک پا و دیگر جاهای بدن تا بر بدن شکنجه الکتریکی وارد شود و دیگر شکنجه های زشت و زنده».<sup>۱۰</sup>

ژنرال تاگوبا می خواست بگوید که آمریکا مفاد کنوانسیون ژنو را نقض کرد. «ما اصول خودمان را نقض کردیم و حتی سنگ بنای ارزشهای نظامی خود را نقض کردیم. حتی امروز رهبران نظامی و غیرنظامی مسئول باید پاسخ گو باشند».<sup>۱۱</sup> کمیته بین المللی صلیب سرخ نیز به نتایج مشابهی رسید. این کمیته با اجتناب از به کارگیری واژه «شکنجه» در گزارشی در فوریه ۲۰۰۴ تصریح کرد که «زور و اجبار روانی و فیزیکی که بازجویان به کار گرفتند، به نظر می رسد بخشی از معیار رویه های عملیاتی پرسنل اطلاعاتی ارتش برای اعتراف گرفتن و اخذ اطلاعات باشد».<sup>۱۲</sup> جیمز شلزینگر وزیر دفاع اسبق و رییس سابق سازمان اطلاعات مرکزی

آمریکا (سی آی ای) گزارشی دیگر ارایه داد که از واژه «شکنجه» اجتناب و اتفاقات ابوغریب را «وحشی گری و سادیسم بی دلیل» طبقه بندی کرد. نویسندگان ادعا می کنند، عکسهای سوءاستفاده شده بخشی از بازجوییهای مجاز نبودند و حتی در جهت اهداف اطلاعاتی طراحی شده بودند.<sup>۱۲</sup> تأکید مشابهی نیز بر واژه «سوءاستفاده» به جای واژه «شکنجه» را می توان در گزارش فی- جونز (Fay-Jones) مشاهده کرد که در آن تصریح می کند، «به طور مسلم سوء استفاده در زندان ابوغریب اتفاق افتاد که گروه کوچکی از سربازان و غیرنظامیان مفسد اخلاقی مرتکب این عمل شدند.»<sup>۱۴</sup> همان گزارش توضیح می دهد که چگونه زندانیان را مجبور می کردند روی شکم بخوابند و راه بروند و به گونه ای به آنها دستبند می زدند که گویی دست به عمل جنسی می زنند.<sup>۱۵</sup> همچنین، این گزارش وضعیت زندانی شماره ۰۸ را تشریح می کند که «به مدت یک و نیم ساعت کتک زده شد و با صندلی بر سرش و برسینه اش کوبیده شد تا اینکه از هوش رفت و نقش بر زمین شد. در جایی دیگر از این گزار آمده است که همین زندانی شماره ۰۸ فراخوانده می شد و غذایش را به توالت می انداختند و می گفتند برو، غذایت را بردار و بخور.»<sup>۱۶</sup> حتی زندانی شماره ۰۷ را نیز مجبور کردند مثل سگ عو عو کند و بر روی شکم راه برود تا جایی که استفراغ کرده و هوش خود را از دست داد.<sup>۱۷</sup>

البته، اقدامات بسیاری برای معقول جلوه دادن و به همین ترتیب برای کوچک کردن آنچه در ابوغریب اتفاق افتاده بود، وجود داشتند. برای مثال، میکولاشک در گزارشی که در جولای ۲۰۰۴ ارایه داد، رهیافتهای بازجویی «مشروع» متفاوتی را توصیف می کند که می توانند توسط پرسنل حکومت ایالات متحده در طی بازجوییها به کار گرفته شوند. این رهیافتهای از رهیافت «ارباب» گرفته - که براساس آن بازجو کننده با یک صدای بلند و تهدیدکننده رفتار مقاومت ناپذیر انجام می دهد - تا رهیافت «تحقیر» را در برمی گیرد که براساس این رهیافت نیز احترام و ارزش انسانی فرد با فنون خاص بازجویی تحقیر می شود. هر نوع منبعی که پستی و حقارت واقعی یا ضعف فرد را نشان بدهد، یا وفاداری اش به سازمان را نشان بدهد، می تواند به راحتی با این رهیافت به کار گرفته شود. نویسنده با ترسیم مرزهای حقوقی میان «شکنجه»، «سوءاستفاده کردن» و «فنون بازجویی» مشروع به این نتیجه می رسد که به رغم الزامات محیط عملیاتی کنونی علیه دشمنی که به کنوانسیونهای ژنو پایبند نیست،

فرماندهان ما خود را با واقعیت میدان نبرد تطبیق داده اند و به نحو موثری عملیات زندانیان را هدایت می کنند و در عین حال اطمینان خاطر می دهند که با زندانیان رفتار انسانی دارند.<sup>۲۰</sup> قصد من در اینجا تبیین حقوقی این نکته نیست که آنچه در عراق اتفاق افتاد برابر با شکنجه نظام مند است. دیگرانی که با صلاحیت تر از من هستند به آن پرداخته اند و به عبارتی دیگر انجمن وکلای دادگستری آمریکا در گزارش خود به مجلس نمایندگان آمریکا در آگوست ۲۰۰۴، این موضوع را مورد توجه قرار داد.<sup>۲۱</sup> آنچه به طور مناسب به آن پرداخته نشده است و دست کم من آن را مهم یافته ام، زیستگاه فرهنگی فراگیری است که به ابوغریب امکان داد این اتفاقات روی بدهد. من در اینجا با فوکو هم عقیده هستم که هیچ سیستم مجازات، هیچ فرایند قضایی، هیچ نهاد قانونی و هیچ شکل شکنجه ای وجود ندارد که بتواند مستقل از بسیاری ساختارهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی - فرهنگی باشد که به ویژگیهای فردی آنها نقاط عطف می دهد. موضوع واقعی شکنجه در ابوغریب و جاهای دیگر در عراق نه تنها به عکسها مربوط نمی شود بلکه چیزی است که این عکسها فرهنگ معاصر آمریکا را به نمایش می گذارند. من در اینجا به خواسته های مکرر نئومحافظه کاران آمریکا برای به راه انداختن جنگ و عوامل آنها در رسانه ها اشاره ای نمی کنم. بلکه از شیوه ها و روشهای غیرمستقیمی سخن می گویم که تلاش می کنند ما را به خشونت عادت دهند و وحشی گری را به یک امر معمولی و عادی تبدیل کنند؛ بازیه های کامپیوتری که جنگ و ویرانی را تحریک می کنند، فیلمها و سکانسهای کوتاه سی ان ان. ان که بر روی آنها نوشته می شود «لیزر بمب را هدایت کرد»، یا «حملات حساب شده و دقیق» که زندگی بسیاری از غیرنظامیان بی گناه در افغانستان و عراق را بی خانمان و آواره کرده است، خشونت های جشن گرفته شده در اتاقهای گپ زنی نظیر جری اشپیرینگر (یا سربریدن گروگانها به اسم خدا توسط القاعده و ویدئو کلیپ هایی که به راحتی در اینترنت در دسترس است).

آنچه بیشتر به عنوان بیماری سادوزوخیسم و پورنوگرافی افراطی طرد می شد اکنون به امر عادی تبدیل شده است و از طریق اینترنت در معرض عموم قرار می گیرد و در اتاقهای گپ زنی و دیگر کانالهای ارتباطی قرار گرفته است. این تحول نسبتاً جدید در روابط انسان بدان معنی است که قدرت اعمال و نمایش سرسپاری که از دوران جهان باستان حق ویژه و

انحصاری حاکم یا یک نهاد اجتماعی خاصی بوده است، به طور ناگهانی به حوزه عمومی از جمله سوءاستفاده از کودکان، سادومازوخیست و تجاوز به عنف کشیده شده است.

این نوع جدید «لیبرالیسم آنارشیک» پیامدهای زیادی را به بار آورده است. برای مثال، زمانی که دولت مدرن شهروندانش را مجازات می‌کند، این کار را به اسم نظم توجیه می‌کند. دولت از طریق یک سری اعمال مشروع - دادرسی های قضایی، بازجویی، تحقیقات پلیس و غیره - دست به مجازات فراخور جرم می‌زند و محکومیت عادلانه را اعلام و انجام می‌دهد. در نهایت، هدف همه اعمال قضایی - چه در یک دموکراسی اجتماعی و چه دیکتاتوری - عینیت دادن به محکومیت و آن را عادلانه و درست جلوه دادن است. برعکس، زمانی که یک ارتش مهاجم مجازات می‌کند، این مجازات را نه به صورت بی طرفانه بلکه به شکل افراطی انجام می‌دهد. در این نوع دیالکتیک میان مجازات شونده و قربانی آن، یک شکل افراطی «رنالیسم» حاکم است؛ به عبارتی، برتری باید با خشونت و با نیروی فیزیکی محض به نمایش گذاشته شود. تحقیر قربانی کافی نیست، نشان دادن قدرت مطلق به لحاظ فیزیکی برای جسم فرد تابع کافی نیست؛ بلکه باید این تحقیر در حافظه او رسوخ کند و مهمتر از همه در خودآگاهی ملت تحت اشغالی که شما را به تنفر از آن عادت داده است. در واقع، این همان «قدرت بی بندوباری» است؛ قدرتی که میل به بی بندوباری آن را به تحریک و می‌دارد و قدرتی که جاه طلبی مطلق دارد و در نهایت قدرتی که هدف خود را به شکل زن و مونث در می‌آورد تا آن را مورد تجاوز قرار دهد. درست همان طوری که ژوزف ماساد (Josef Massad) بعد از رسوایی زندان ابوغریب نوشت:

«اگر چه شرق شناس غربی هرگز از صحبت و تفاسیر در مورد سکس و سرکوب زنان در جهان عرب خسته نمی‌شود، اما اکنون زمان آن است که وحشت غرب از «جنایات ناموسی» و زن ستیزی عنان گسیخته غربی که هر چه را مونث است تحقیر می‌کند و زنان را قلمرو فتح مردان قرار می‌دهد، مورد توجه قرار گیرد. نباید فراموش کرد که در آمریکا و نه در جهان اسلام بین ۴۰ تا ۶۰ درصد زنان به قتل رسیده توسط شوهرها و دوست پسرهایشان کشته می‌شوند. با این پیش زمینه زن ستیزی بود که ارتش آمریکا نیک فهمید باید از قدرت جنسی زنان که همواره در خدمت مردان آمریکایی بوده است، در فتوحات امپراتوری از آن استفاده نظامی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

بکند و با چنین راهبردی بود که زنان خلبان آمریکایی با ماهیچه‌های قوی مردانه، عراقی‌ها را بمباران کرده و با موشک‌ها و بمب‌هایی که از جنگنده‌هایی آمریکایی پرتاب می‌شدند مردان عراقی را به هلاکت می‌رساندند. با مونث کردن دشمن به عنوان هدف نفوذ (واقعی یا خیالی)، فرهنگ نظامی امپراتوری آمریکا نه تنها سربازان مذکر بلکه سربازان مونث خودش را که می‌توانند در مونث کردن مردان عراقی سهیم باشند، مرد صفت می‌کند.<sup>۲۳</sup>

تفاوت ظریفی میان مجازات اعمال شده توسط دولت بر شهروندانش و مجازات اعمال شده توسط یک ارتش مهاجم وجود دارد. فرآیند قضایی که بسیاری از دولتهای مدرن به اجرا در می‌آورند، درجه خاصی از «قهرمان باوری رمانتیک» را فراهم می‌آورد، به ویژه در موقعیتی که دولت نمی‌تواند نظم و مشروعیت‌اش را جز با توسل به زور نگه دارد. زمانی که مجازات نمی‌تواند از طریق فرآیند قضایی یا فرهنگ کلی حکومت عینیت یابد، جامعه محکومان را مورد ستایش قرار می‌دهد. این امر چیزی است که برای دموکراتهای اجتماعی و کمونیست‌ها که به اشتباه به آتش زدن مجلس شورا در آلمان نازی محکوم شدند، اتفاق افتاد. نیز برای چه گوارا، آنگ سون تسوکی، نلسون ماندلا، ماهاتما گاندی و دیگرانی که تروریست و خائن تلقی می‌شدند، اما فقط توده‌ها آنها را مورد ستایش قرار دادند، روی داد. علاوه بر این، در تاریخ معاصر ایران، مخالفان دولت تقریباً به ناگزیر راه را برای سلولهای زندان اوین فراهم کردند (یا به گفته اصلاح طلبانی که زندانی شده‌اند؛ «هتل اوین»).

آیت الله خمینی (ره)، علی شریعتی، احمد شاملو و دیگران که در دوران قبل از انقلاب ایران زندانی شده بودند، به خاطر فعالیت‌هایشان مشروعیت کسب کردند، به ویژه که زندان تبدیل به معیار فداکاری آنها شد و حتی به خاطر آزادی اندیشه‌هایشان از مجازات ابایی نداشتند. در واقع، زمانی که آزادی بیان تبدیل به جرم می‌شود، تفاوت میان «خوب» و «بد» تیره و تار می‌شود و بعید است جامعه، «روشنفکر مجرم» را به عنوان مقوله جدیدی که توسط دولت مجازات می‌شود، بپذیرد. آنها با مخالفت با تکبر حاکم، مخالفت با ثروتمندان و قدرتمندان و با مستکبران درگیر مبارزه‌ای شدند که هر کسی می‌توانست خود را به آنها نزدیک کند؛ و به عبارتی «مجرم» به قهرمان ملت تبدیل شد. اما این فرصت برای قربانیان ابوغریب پیش نیامد. آنهایی که شکنجه شدند در سکوت قرار گرفتند و کسی توجهی به آنها



نکرد و نه تنها اقدام تحقیرآمیز مجازات روحی و فیزیکی علیه آنها صورت گرفت بلکه خود ما نیز تماشاگران درد و رنج آنها شدیم و اصلاً به پیامدهای شوک الکتریکی بر جسم و تن آنها و تأثیر آن بر روح و روان قربانی نیز نیندیشیدیم. ابوغریب آن قدر وحشت انگیز، نفرت آور و پر از وحشی گری بود که به سختی می توان فضای آنجا را درک کرد. آن اتفاقاتی که در آنجا روی داد باید در یک فضای مطلق و مکانی غیرواقعی صورت گرفته باشد.

البته، به همین دلیل است که شهروندان آلمانی با موجودیت اردوگاههای کار اجباری کنار آمدند. واقعیت‌های نگران کننده شکل بیرونی پیدا می کنند و افراد به زندان انداخته می شوند تا نظم امور را بر هم نزنند که به همین خاطر است که ابوغریب تأثیری منفی بر آگاهی جمعی مردم آمریکا و به طور کلی غرب نگذاشته است. بسیاری خواهند گفت که در پایان فرآیند، مجازات همواره سوژه اش را به وحشت می اندازد، او را می ترساند، به لحاظ روانی در او ترس ایجاد می کند و در بیشتر کشورهای آسیای غربی حتی به لحاظ فیزیکی به یک امر نسبتاً قانونی تبدیل شده است. اما نوع مجازات عمومی اعمال شده در زندان ابوغریب فراسوی وحشت است. از نظر من، آنچه در این زندان روی داد بسیار مهم و حیاتی بود. آن نشانگر مغایرت و تضاد چشمگیر دو فرهنگ، دو روش کنش و دو نوع انسانیت است؛ و در واقع مرزهای بشریت و انسانیت را به نحو چشمگیری تیره و تار کرده است.

اجازه بدهید بیشتر توضیح بدهم. علی شریعتی در سخنرانی خود در فضای انقلابی در حال ظهور اواخر دهه ۱۹۶۰ در ایران تفاوت این دو نوع انسانیت را تشریح کرد. او توضیح می دهد، «بشر» موجود خاصی است که دارای ویژگیهای فیزیکی است که در همه انسانها مشترک است، صرف نظر از اینکه آیا آنها سیاه پوست، زرد و سفید پوست، غربی، دینی یا غیردینی هستند.<sup>۲۴</sup> در این معنا، قربانیان ابوغریب و افرادی که در آنجا شکنجه شدند هم بشر بودند و هم در معنای بیولوژیکی انسان بودند. از دیگر سو، انسان یک دلالت نسبتاً هنجاری دارد که بشر «بودن» است، در حال انسان «شدن».<sup>۲۵</sup> برای انسان شدن، ما باید سه ویژگی را تقویت کنیم: خودآگاهی مان، توانایی مان برای انتخاب و توانایی برای خلق چیزها. هدف انسانیت کسب اولی ترین شکل آگاهی است تا انسان بشود. اما بنا به گفته شریعتی، انسان شدن یک امر نوشت افزاری نیست، بلکه یک فرآیند دایمی شدن و تکامل جاودانی به

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

سوی بی‌نهایت است.<sup>۲۶</sup> چرا شریعتی بر مولفه فرآیندی بودن انسانیت تأکید می‌ورزد؟ نخست، زیرا انسان شدن، ظهور را تعیین و مشخص می‌کند. شریعتی تأکید می‌کند که ما نباید تصور کنیم انسانیت یک مقصد است، بلکه یک مسافرت ابدی است. بنابراین، از میان همه انسانها، هرکسی مثل بقیه بشر است، اما برخی هستند که انسانیت را به دست آورده‌اند و دیگری نیز هستند که در فرآیند انسان شدن قرار دارند.<sup>۲۷</sup> ظهور آگاهی انسانی که ویژگی کسب انسانیت است باید همواره در حال تحول و تکامل باشد، حتی با نوعی زور همراه است و به همین دلیل شریعتی بر تمایل انسان به شورش علیه بی‌عدالتی تمرکز می‌کند، موضوعی که او در ارتباط با شهادت امام حسین (ع)، مسیح و دیگر شخصیت‌های دینی، آن را به دقت بررسی و مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>۲۸</sup> دقیقاً این قهرمانان جاودانی تاریخ انسان است که به عنوان دلالت‌های عدالت در برابر بی‌عدالتی عمل می‌کنند. در این فضا است که شکاف خیر و شر بیشتر و بیشتر عینی می‌شود و در این معنا است که می‌توانیم شکنجه‌های ابوغریب را به عنوان حوادث وحشیانه جاودانی تاریخ معاصر تعبیر کنیم، تهاجم وحشتناک بر اصول دقیقی که ما را به عنوان انسان معرفی می‌کند. در نهایت، ابوغریب نیز بسان نمایش عمومی مرگ که رومی‌ها جشن می‌گرفتند یا سپاه یزید مرتکب می‌شد گسست دیگری در پیشرفت نوع بشر و فرهنگ انسانیتی است که شریعتی به آن اشاره می‌کند.

شکنجه‌های ابوغریب نه تنها تفاوت بنیادین میان انسانیت و بشریت را دوچندان کرد، بلکه افراط‌گریهای نامعقول و لجام‌گسیخته را نشان داد که قدرت بی‌بند و بار می‌تواند به وجود آورد. در زمانی که رسوایی ابوغریب در اوایل ۲۰۰۴ گزارش شد، جامعه عراق هنوز بی‌دفاع بود. در نبود نهادهای دولتی کارآمد، ساختارهای حقوقی الزام‌آور، جامعه مدنی فعال یا سازمانهای غیرحکومتی کارآمد، عراق در «وضعیت طبیعی» هابزی قرار داشت. در این وضعیت بود که لویاتان حکومت مطلقه خود را اعمال می‌کرد. بدون وجود محدودیتها یا هر ضدروایتی که می‌تواند وضع موجود را به چالش بکشد، لویاتان قدرت مطلقه عقلانی کردن دارد؛ به تعبیری او، وضعیت وکیل، قاضی و موکل را در یک راستا می‌بیند. حرفهای این سرباز آمریکایی را که دیده بان حقوق بشر از او پرس و جو کرده بود بخوانید: «چند هفته قبل، گروهی از ما پیش کلنل رفتیم و به او گفتیم که ما از این نوع رفتار ناراحت هستیم... و در عرض

چند ساعت، تیمی از دو مقام قضایی ارتش آمدند و فیلم چند ساعته‌ای را برای ما نشان دادند که نشان می‌داد چرا این نوع بدرفتاری ضروری و قانونی است. آنها برای ما گفتند که آنها (زندانیان) دشمنان ما هستند و اسرای جنگی نیستند و بنابراین می‌توانیم چنین رفتاری با آنها بکنیم برخی از تکه‌های فیلم به حقوق جنگ و کنوانسیون ژنو مربوط بودند، اما آن نوعی نقطه آغاز و توجیه‌کننده‌ای برای آنها بود تا به حرفهای نسنجیده‌شان ادامه بدهند: می‌دانید چرا ما نباید از قوانین کنوانسیون ژنو اطاعت کنیم. همان طوری که مستحضر هستید، رفتار غیر انسانی و تحقیرآمیز به ویژه به اسرای جنگی مربوط می‌شود، بنابراین ما نباید دست به چنین رفتاری بزنیم. ما اساساً می‌توانیم رفتار غیر انسانی و تحقیرآمیز بکنیم. به این ترتیب، آنها به رفتار واقعی خود ادامه دادند، درست کاری که ما می‌کردیم: آب یخ ریختن بر زندانیان و عریان کردن، استفاده از چراغ چشمک‌زن، موسیقی بلند. این رفتار غیر انسانی نیست زیرا آنها (زندانیان) می‌توانستند از شر آن رهایی یابند. آنها (مقامات) خود ادعا می‌کردند که چنین رفتاری تأثیرات ذهنی طولانی مدت یا آثار فیزیکی یا آسیب‌دایمی از هر نوع بر آنها (زندانیان) ندارد، بنابراین، چنین رفتاری غیر انسانی نیست. به این ترتیب درباره رفتار تحقیرآمیز با زندانیان بحث می‌کردند من احساس می‌کردم آنها (مقامات قضایی) واقعاً به نوعی ما را فریب می‌دهند و با ما مثل کودکان رفتار می‌کردند.<sup>۲۹</sup>

بنابراین، شکنجه در زندان ابوغریب تنها می‌توانست درون فضایی اتفاق بیفتد که در آن قدرت به شکل بسیار افراطی غیر اخلاقی توزیع شده بود. البته، این رفتارهای نامشروع نتیجه مستقیم تهاجم سال ۲۰۰۳ بود. مشروعیت جنگ به عنوان بخشی از «جنگ با ترور»، در اینجا حائز اهمیت است. در واقع، این جنگ، عراق را به عنوان متحد بن‌لادن معرفی کرد و به همین دلیل بود که سربازان آمریکا بر روی بمب‌های خود پیامهایی از قبیل «با عشق از منطقه صفر» یا «به نام سازمان آتش‌نشانی نیویورک» را می‌نوشتند. اینکه پیوندی میان القاعده و عراق ایجاد شد، شاید برای بیشتر ناظران جدی دولت بعثی عراق بدیهی بود. اما برای وزارت دفاع آمریکا چهار سال طول کشید تا آنچه را که امروزه همه می‌دانند، به آن اعتراف کند و آن اینکه رژیم صدام حسین قبل از تهاجم آمریکا به طور مستقیم با القاعده همکاری نمی‌کرد. داستان طنز اینجاست که دیک چنی، معاون رییس‌جمهور درست در

همان روزی که گزارش منتشر شد در یک برنامه رادیویی شرکت کرد و اظهاراتش را بار دیگر تکرار کرد مبنی بر اینکه قبل از آغاز جنگ، القاعده با رهبری ابومصعب زرقاوی که در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۶ کشته شد، عملیات را درون عراق هدایت می کرد. براساس گزارشهای طبقه بندی نشده ای که اخیراً انتشار یافتند، نشان می دهند که این داگلاس فیث، معاون وزیر دفاع بود که در گزارشی به رییس دفتر چنی در سپتامبر ۲۰۰۲ تصریح کرد که رابطه میان عراق و القاعده «سنجیده» و «مبتنی بر همزیستی» بود که به خاطر منافع مشترک مطرح شد و با همکاری ۱۰ مقوله از جمله آموزش، تأمین مالی و لجستیک مدارکی برای آن جمع آوری شد. به این ترتیب، عراقی ها برچسب «تروریست» خوردند، پیش فرضی که آمریکا بتواند قبل، طی و بعد از حمله قدرت خود را به حداکثر برساند و «ماشه کشیدن اسلحه» را برای سربازان آمریکایی آسان تر کند. درون همین فضای قدرت بود که ذهن آنها آکنده از نفرت شد. از طریق افسانه همدستی عراق در حملات ۱۱ سپتامبر به صورت آگاهانه و از طریق بدگویی دایمی از فرهنگ اسلامی در رسانه های بین المللی به صورت ناآگاهانه، سربازان آمریکایی از قربانیان نفرت پیدا کردند، بومیانی که در حمله به وطن و سرزمین آمریکای آنها همدست بودند، مسلمانان دشمنی که باید در هم کوبیده شوند، مردمان مستعمره ای که باید مجازات شوند.<sup>۳۲</sup> یک سرباز آمریکایی در این رابطه تصریح می کند، «فکر می کنم بخشی از مسئله به نژاد پرستی خصمانه علیه اعراب مربوط باشد. زمانی که دشمنی دارید باید آن را اهریمنی کنید تا به خود جرأت دهید ماشه اسلحه را بکشید.»<sup>۳۳</sup> «تمایل + فرصت ژنرال تاگوبا = رفتار مجرمانه».<sup>۳۴</sup> تاگوبا همچنین نتیجه گیری می کند که سربازان در فرهنگ اسلامی غرق بودند، فرهنگی که بسیاری از آنها برای نخستین بار با آن روبه رو می شدند. بدیهی است تفاوت های مهمی در پرستش و اعتقاد وجود دارد و به همین دلیل پیوند مسلمانان با تروریسم نیز وجود دارد. همه اینها باعث اغراق و بزرگنمایی در اختلافات می شود و کج فهمی هایی ایجاد می شود که می تواند منجر به ترس و تحقیر انسان شود.<sup>۳۵</sup>

دیالکتیک میان بومی قدرت از دست داده و «مهاجم» در «مغضوبین زمین» فرانتس فانون بهتر توصیف شده است: «شهر متعلق به مردم مستعمره یا حداقل شهر بومی، روستای سیاه پوستان، مکانی از بدنامان است که با افرای که به شرارت شهرت دارند، پر شده است.

آنها در آنجا به دنیا می آیند، هیچ اهمیتی ندارد کجا و چگونه؛ آنها در آنجا می میرند و هیچ اهمیتی ندارد کجا و چگونه. آنجا جهانی است بدون اینکه جادار باشد؛ افراد بر بالای سر یکدیگر زندگی می کنند و خانه هایشان بر بالای همدیگر ساخته می شوند. شهر بومی، شهری گرسنه، محروم از نان، گوشت، کفش، زغال و نور است. شهر بومی، روستایی کز کرده، شهری زانو زده، شهری غرق در منجلاب. شهری از کاکاسیاهان و اعراب کثیف.<sup>۳۶</sup> فرهنگ هابزی آنارسی از طریق قدرت بی بند و باری و لجام گسیخته و تهاجم وارد عراق شد و زندانیان عراقی را مجبور کرد در برابر نوع تحقیر سکسی تاب بیاورند. در نهایت، در زندان ابو غریب، ایدئولوژی نژاد پرستانه ضد سامی که از سال ۱۸۴۰ در اروپای مرکزی و باختری و به ویژه در آلمان ایجاد شد، وارد چرخه کامل شد. واقعیت این است که سیستم شکنجه در ابو غریب متفاوت از سیستم های شکنجه در داخائو و بیرکینائو بود، به ویژه به لحاظ تعدد افرادی که مورد شکنجه قرار گرفتند و کشته شدند. اما به نظرم ترسیم مرز ایدئولوژیکی سخت میان نژاد پرستی از نوع نازیسم و نوع نژاد پرستی پوچ گرانه که در نظام فکری برخی از نخبگان سیاسی حاکم بر ایالات متحده رسوخ کرده است، سخت است. در اینجا به گزارش سیمور هرش، روزنامه نگار محقق نیویورک اشاره می کنیم که در گزارش خود فاش ساخت، رویکردی که اعراب به ویژه در برابر تحقیر سکسی آسیب پذیر هستند در ماههای قبل از تهاجم ۲۰۰۳ به عراق تبدیل به محور بحث و نقل مجالس محافظه کاران حامی جنگ در واشنگتن شده بود.<sup>۳۷</sup> هرش در ادامه می نویسد که نئومحافظه کاران آمریکا به چنین «آسیب پذیری» در کتاب «ذهن اعراب» نوشته رافائل پنامی به سال ۱۹۷۳، مردم شناس فرهنگی اسرائیلی، پی برده بودند. به گفته یکی از دانشگاہیان به نقل از هرش، کتاب پانای «انجیل نئوکان ها در مورد رفتار اعراب» بود. در ادامه گزارش هرش آمده است که در مباحث و مجالس نئوکان ها دو موضوع ظهور کرد: «نخست اینکه، اعراب فقط زبان زور را می فهمند و دوم اینکه بزرگترین ضعف اعراب شرم و تحقیر است.» به «نظرم پیوند برقرار کردن این رویکردها با رهیافت تحقیری که بازجویان آمریکایی به نحوی مشروع آن را به کار می برند تا زندانیانی را که در بالا به آنها اشاره کردم، خرد و تحقیر کنند، سخت نیست: «مشاور دولت گفت که ممکن است در ورای تحقیر سکسی و عکسهای گرفته شده یک هدف جدی بوده باشد. در ابتدا تصور بر این بود که برخی

زندانیان کاری انجام خواهند داد. از جمله جاسوسی دوستانشان - تا از توزیع عکسهای شرم آور به خانواده و دوستان جلوگیری شود. او گفت: «به من گفته شد که هدف این عکسها ایجاد گروهی از جاسوسان است که بتوانند در داخل مردم نفوذ کنند.» مشاور همچنین گفت: ایده ورای این عمل بوده که آنها با ترس از نشان دادن این عکسها تحریک خواهند شد تا درباره اقدامات شورشی اطلاعاتی را جمع آوری کنند.» و به این دلیل در دادن این عکسها تحریک خواهند شد تا درباره اقدامات شورشی اطلاعاتی را جمع آوری کنند.» و این در حالی بود که این اقدامات تأثیری بر جای نگذاشت و اقدامات شورشی همچنان روبه فزونی رفت. البته من از اینکه فرد باید در ذکر منابعی که نمی خواهند نامشان فاش شود، به ویژه زمانی که خبرنگاران آنها را نقل می کنند، محتاط باشد، آگاه هستم.<sup>۳۸</sup>

اما من تصمیم گرفته ام از این منابع استفاده کنم، زیرا در این مورد خاص به حد کافی شواهد و مدارک وجود دارد تا از نوع رویکرد نژاد پرستانه ای که تلاش می کنم برای شما تبیین کنم، حمایت کند. گزارش ژنرال جانیس لی. کارپینسکی را در طی گفت و گویی که در اردوی دوحه در ۱۵ فوریه ۲۰۰۴ ارائه داد، بخوانید:<sup>۳۹</sup> «شکنجه تبدیل به سرگرمی و تفریح شده بود. حتی گفتن اینکه چه شکنجه ای صورت می گرفت تمام اندامم را به لرزه در می آورد، اما در هر صورت آنها از آن لذت می بردند و نظامیان این فرصت را می دیدند و از آن استفاده می کردند. حتی تصورش سخت است، زمانی که آنها در کافه اینترنت دور هم می نشستند چه می گفتند. آه، تو باید ببینی ما گاهی با این زندانیان چه کاری می کنیم. می تونم به آنجا سر بزنم و صحنه های شکنجه را ببینم؟ البته که می تونی، سه شنبه چطور است؟ و از آنجایی که ما دفترداری داشتیم که همواره از این نوع تفریح و سرگرمی لذت می برد و حتی از عکس گرفتن از این صحنه ها خرسند می شد، دوست دختر یکی از نظامیانی بود که همواره یکی از میله های سگدست اتومبیل را برای اذیت زندانیان به همراه خود حمل می کرد. نخستین بار بود که می دیدم آنها برای بازجویی زندانیان از میله سگدست استفاده می کنند.»<sup>۴۰</sup>

حتی مثالهای مودبانه نیز می توان ذکر کرد<sup>۴۱</sup> از جمله اینکه از آنها خواسته می شد به اسلام بد و بیراه بگویند.<sup>۴۲</sup> علاوه بر این، در زندان ابوغریب، وفاداری به اسلام تبدیل به یک ابزار ترفندی شده بود تا زندانیان را از طریق شکنجه روانی تخلیه اطلاعاتی بکنند و به خیال

خودشان از آنها اطلاعات جاسوسی مهمی بگیرند. برای مثال، در یادداشتی که تاریخ آن به ۲۰ نوامبر ۲۰۰۳ برمی گردد چنین آمده است؛ «از گروه ضربت ویژه و پلیس ضد شورش خواسته می شود در خصوص یک مورد استثنایی بازجویی کنند؛ اساساً، در این مورد می توان پا را فراتر از مرزهای قانونی گذاشت.» موضوع پرونده در این مورد خاص به یک مرد سوری تبار مربوط می شد که به عنوان یک مبارز متعهد خارجی برای تعهد به عمل جهاد علیه نیروهای ائتلافی به عراق آمده بود، اما در یک حمله متعارف در بغداد دستگیر شد.<sup>۴۳</sup> در ادامه این گزارش آمده است: «زندانی تصور می کند در نقطه ای واقع شده است که تن به قضای الهی داده است و امیدوار است خداوند در طول تمام زندگی اش به او کمک خواهد کرد. بنابراین، او را باید در موقعیتی قرارداد که احساس کند برای خلاصی یافتن از زندان چاره ای جز اعتراف و محبت کردن با بازجویان ندارد.»<sup>۴۴</sup> برای این منظور، بازجویان این واقعیت را تقویت خواهند کرد که ما بارها و بارها تلاش کردیم به او کمک کنیم و اکنون آنها، کار را به خدا می سپارند. در این موقع، بازجویان با فریاد و نعره کشیدن صندلی و میزها را به اطراف زندانی پرتاب می کنند. بازجویان نباید صدمه فیزیکی به زندانی بزنند ... اگر زندانی هنوز رام نشده است، بازجویان وارد مرحله بعدی رهیافت خواهند شد ... در طی این نقل و انتقال، رهیافت سخت ارباب همچنان ادامه خواهد یافت و بر عامل خداوند تأکید خواهد شد ... سگ های نظامیان حاضر خواهند بود و در طول این مرحله پارسی خواهند کرد. نگهبانان در حالی که کیسه های خالی شن را بر بالای سر زندانی به خاطر سالم ماندن او، نگهبانان زندان، بازجویان و دیگر زندانیان آویزان کرده اند، زندانی را لخت کرده او را مورد بازرسی قرار خواهند داد. بازجویان بیرون اتاق منتظر خواهند شد تا زندانی به صورت لخت مورد بازرسی قرار گیرد. در حالی که زندانی در یک سلول انفرادی قرار خواهد گرفت، بازجویان با فاصله کمتری او را خواهند پایید. زندانی به مدت ۷۲ ساعت به یک خواب برنامه ریزی شده خواهد رفت. در طول این ۷۲ ساعت بازجویان مدام به کار خود ادامه خواهند داد. رهیافتهایی که در طول این مرحله از بازجویی مورد استفاده قرار خواهد گرفت عبارتند از ارباب، تحقیر، سکوت و موسیقی بلند. همزمان بنا به دستور گروه ضربت ویژه به منظور تشدید این رهیافت از موقعیت های استرس آور نیز استفاده خواهند شد.»<sup>۴۵</sup>

به نظرم، پیام بالا با بسیاری از استدلال‌هایی که تلاش کرده‌ام تبیین کنم، مرتبط است: یعنی زبان فنی یک الگویی برای نوع «شکنجه علمی» فراهم می‌آورد که در آغاز این نوشتار به آن اشاره کردم؛ و به بیانی دیگر، واقعیتی که زندانی به لحاظ فیزیکی صدمه ندید، اما به لحاظ روانی مورد سوء استفاده قرار گرفت با اتوپیایی گره می‌خورد که فوکو آن را تشریح کرده است؛ هدف «رام کردن زندانی» حکایت از ویژگی لجام گسیخته قدرتی می‌کند که می‌تواند تنها در موقعیتی به کار گرفته شود که در آن یک ارتش مهاجم دانسته و عمدی یک وضعیت آنارشیک به وجود می‌آورد و این واقعیت که از سگ‌ها برای بازجویی استفاده می‌شد و مدام اشاره به «عامل خداوند» می‌شد حکایت از نوع رویکرد نژادپرستانه در قبال اعراب و مسلمانان دارد که سیمور هرش بدان اشاره کرده بود. اما، احساس می‌کنم به منظور تشریح در کارگیری از واژه «فرهنگ» باید پا را فراتر از این مثالها بگذارم؛ به ویژه برای شکاکانی که شاید استدلال کنند آنچه من گفته‌ام فقط به اوضاع جنگ عراق محدود می‌شود، به نفرت و انزجار از جنگ، به قدرت لجام گسیخته آن برای کنار گذاشتن انسانیت و به نقض اخلاقی در آنجا. اما مایلیم توجه خوانندگان را به نوشته‌هایی از آنه کالتر (Anne Coulter) نویسنده و بهترین ستون نویس جلب کنم. کالتر بلافاصله بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رک و پوست کنده نوشت که آمریکا باید «به کشورهای [مسلمان] حمله کند، رهبران آنها را بکشد و آنها را به دین مسیحیت در آورد.»<sup>۴۶</sup> او همچنین تصریح کرد، از آنجایی که «چیزی جز درد فیزیکی وحشتناک وجود ندارد تا خشم و عصبانیت متعصبان را تسکین دهد، ... چند سلاح هسته‌ای می‌تواند متعصبان اسلامی را به آدم‌های سر به زیر تبدیل کند.»<sup>۴۷</sup> مثال‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌توانیم به آنها اشاره کنیم: از کنایه گرفته تا یک جنگ هسته‌ای «که ممکن است در نهایت با دو انفجار رادیو اکتیوی بزرگ مکه و مدینه را جابه‌جا کند؛ اینها اظهاراتی بود که فرد ایکلی، معاون وزیر دفاع آمریکا در زمان دولت ریگان بر زبان آورد؛<sup>۴۸</sup> یا پیشنهادی که جان کوکسی، از جمهوری خواهان کنگره ارایه داد مبنی بر اینکه هر مسافر هواپیما که پوششی بر سر داشت باید از هواپیما پیاده‌اش کرد؛ و در نهایت اظهارات جری فالول در این خصوص که «محمد یک تروریست بود» و او «مرد خشونت، مرد جنگ» بود.<sup>۴۹</sup>

دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران به مثابه راویان همدست نوع فرهنگ نژادپرستانه‌ای



عمل می کنند که من در اینجا بحث می کنم. برای مثال می توان به نشست موسسه اینتر پرایز آمریکا در مارس ۲۰۰۶ اشاره کرد. در این نشست پیررهوف، فیلم ساز فرانسوی، ناسی کوبرین، استاد دانشگاه حیفا، پیتر رادانس، استاد آلمانی در مطالعات اسلامی و از نویسندگان «دایرة المعارف اسلامی» و گوردون اویستر، از روزنامه نگاران متخصص در ارتباطات جمعی و علوم سیاسی و زبان شناس ادبیات فارسی شرکت کرده بودند و «توجه خود را بر همه گیری تجاوز به عنف میان مسلمانان معطوف کردند که در حال شیوع در اروپا و بسیاری دیگر از کشورهای است که میزبان مهاجران زیادی از جهان اسلام هستند. سازمان دهندگان این سمپوزیوم در مقدمه ای نوشتاری تصریح کردند که رابطه مستقیم میان تجاوز به عنف و اسلام انکار ناپذیر است، زیرا خود مسلمانان بیشتر جزو محکومین به تجاوز عنف و مظنونین این عمل هستند. مرتکب شوندگان مسلمان خودشان با افتخار می گویند که جرم آنها توجیه پذیر است و ادعا می کنند که قربانیان نشان پوشش و حجاب مناسبی نداشتند.»<sup>۵۰</sup> «البته، در این میان، هیچ دعوی حقوقی و حتی یک حکم نیز وجود ندارد.» در عین حال یکی از شرکت کنندگان با گستاخی و بی شرمی جمله زیر را بیان کرد: «اندیشه بیولوژیکی [اسلام] مردم پاک را به عنوان انسان مسلط بر زن ناپاک به عنوان صورتی نازل تر و تقریباً موجودی شبیه حیوان می داند. بنابراین، مسئله جنسی نمی تواند اعتلاء یابد و مجبور است یک کار ویژه دوگانه اساسی داشته باشد: باروری و مجازات.»<sup>۵۱</sup>

یکی دیگر از شرکت کنندگان این سمپوزیوم به نقل از کتاب تمپل گراندین و کاترین جانسون که در مورد حیوانات نوشته اند رفتار «پسران مسلمان عرب» را با سگ ها پیوند می دهد: «من در اثر خود در مورد تروریسم انتحاری اسلامی خاطر نشان ساخته ام که خشونت و تجاوز علیه یک مادر مسلمان حامله چگونه رفتاری است.» گراندین همچنین خاطر نشان می سازد که «انسانها نشاط جنسی سگ ها را به صورت مصنوعی تداوم داده اند: انسانها بدون اینکه بدانند، سگ ها را زاییده اند، سگ هایی که در تمام بقیه عمرشان ناقص به دنیا آمده اند.» من واژه «به دنیا آمدن» را به عنوان جایگزین مفاهیمی همچون عمل به دنیا آمدن بچه و غیره به کار می برم. و این پوشش را مطرح می کند که آیا می توان پسران مسلمان عرب را متجاوزانی قلمداد کرد که به این شکل به دنیا آمده اند [از آمیزش سگ و انسان] و در تمام

طول زندگی شان نابالغ مانده اند؟»<sup>۵۲</sup>

اکنون با مثال هایی که ذکر کردیم راحت تر می توان ابوغریب را درون جریان فرهنگی که در این مقاله تشریح کردم، جای داد. به نظرم اکنون تبیین انواع شکنجه ای که ارتش آمریکا به کار می برد نیز آسان است، به ویژه با بحثی که فیلم سازان و استادان به طور جدی در مورد رفتار مردان مسلمان عرب و ارتباط دادن آن با سگ ها می کنند، تفسیر این موضوع راحت تر است که چرا سربازان آمریکایی می توانند با عراقی ها لواط بازی کنند، آنها را کتک بزنند یا آنها را مجبور به رفتارها و اعمال هم جنس بازی کنند. اگر کارشناسان تحصیل کرده ای که توسط یک کانون فکری مهم آمریکایی دعوت شده اند و میهمان استراتژیستهای نئوکانه های معروفی از قبیل یوشومورا و چیک، مایکل لیدن و پاتریک کلاوسون هستند، کاملاً عقلانی است که مسلمانان عرب را شکل اهریمنی بدهند و در این صورت چه انتظاری می توان از سربازان آمریکایی داشت که بسیاری از آنها مجرمان محکوم شده ای هستند که ارتش را آخرین گزینه معیشت زندگی می بینند؟ من نمی توانم میان «نژاد پرستی علمی» در کنفرانسی همچون مورد بالا و نژاد پرستی شووینستی اسمیت، پرورش دهنده سگ های نظامیان در ابوغریب که به طور جدی تصریح می کرد «سگ های سوری از زندانیان عراقی نبردند. آنها [سگ ها] فرهنگ، بو، صدا، پوست، رنگ مو یا هر چیز شبیه آن را در عراق دوست ندارند.»<sup>۵۳</sup> مرزی محکم برقرار و ایجاد کنم البته می توانم مثالهای بیشتری ذکر کنم نه به منظور نشان دادن اینکه آمریکای معاصر آکنده از خشونت است یا جامعه ای وحشی است، نه به منظور جایگزین کردن «نژادپرستی» آنها با پیش داوریهایمان و نه به منظور جاودانه کردن دوگانگی دیگر ما در برابر آنها. هدف این مقاله بسیج ایدئولوژیکی نیست. در واقع، یکی از دلایلی که چرا این همه منابع در دسترس چاپ شده در مورد شکنجه ها در ابوغریب وجود دارد، این است که جامعه آمریکا خود را متعهد کرده است درجه ای معین از شفافیت را در فرایند سیاسی کشور تضمین کند. اما موضوع این مقاله این نبود که چگونه جامعه مدنی آمریکا بر سیاستهای خارجی دولت تأثیر می گذارد. که البته این موضوع به نوبه خود بررسی نظام مندی است بلکه، می خواستم نشان بدهم که چگونه یک جریان فرهنگی خاص که بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ انگیزه پیدا کرده است، شکنجه را در ابوغریب معقول

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

جلوه داد و چگونه حوادثی که آنجا روی داد نمی تواند جدا از یک نوع جدید منطق ضد سامی باشد که در «خودآگاهی عرب» حضور دارد. دقیقاً در همین معناست که معتقدم ضد سامی گرایی غربی به چرخه کامل رسیده است: به بیانی دیگر، از نابودی یهودیان گرفته تا اهریمن نمایی مسلمانان من خود نیک آگام که چه بسا برخی بگویند چنین بیان کلی در بهترین حالت خوش بینی چیزی جز گزافه گویی و پرطمطراقی نیست و در بهترین حالت بدبینی نگاهی ایدئولوژیکی است. اما باید اذعان کنم که به باور من، این ویژگی و خصلت فرهنگ سیاسی بین المللی کنونی است که در آن هرگونه انتقادی از قساوتها و بی رحمیهای صورت گرفته آن هم به نام آزادی، به حاشیه رانده می شود و ریا کاری، ضد وطن یا آرمانگرا تلقی می شود. بنابراین، احساس می کنم یکی از وظایف اصلی استادان آسیای غربی معاصر نقد و ثبت رویدادهایی است که در دهه گذشته اتفاق افتاده است تا خودآگاهی انتقادی جدیدی را تقویت کنند که بتواند در برابر فرهنگ غالب کنونی که نقد و روشنفکری سیستماتیک را نامناسب می پندارد و از بیرون نیز محکوم می شود، مقاومت کند. در نهایت اینکه، هدف این نوع نقد کاستن از شکاف میان بشریت و انسانیت، میان انسانیت و انسان دوستی، میان ویژگیهای بیولوژیکی صرف که همه ما را اعضای از نژاد انسانی می پندارد و نوع انسانی که ما نیازمند الهام از آن هستیم، می باشد. به نام صلح، به نام آزادی و به نام افرادی که در سیاه چالهای عاملان قدرت مثله و شکنجه می شوند، جنایاتی که باید در سراسر دنیا با آنها به مخالفت برخیزیم. □

## پاورقی ها:

1. See *The International Politics of the Persian Gulf: A cultural genealogy*, London: Routledge, 2006; *Iran in World Politics: the Question of the Islamic Republic*, London: Hurst & CO, 2007, chapter 2. In Persian see Tabarshenasi-ye farhangi anarshy dar chali-j-e fars, translated by Davoud Gharayagh-Zandi, Tehran: Shirazeh, 1387 (forthcoming). See also Davoud Gharayagh-Zandi, 'Tabarshenasi-ye farhangi anarshy dar chali-j-e fars' [A cultural genealogy of anarchy in the Persian Gulf], *Strategic Studies Quarterly*, Research Institute of Strategic Studies (Iran), Vol. 9, No. 4, Winter 2007, pp. 937-949.
2. Susan Sontag, 'What have we done?', *The Guardian*, 24 May 2004.
3. Ibid.
4. Michel Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, London: Penguin, 1991, p. 8.
5. Ibid., p. 14.
6. Ibid., p. 11.
7. 'No Blood, No Foul: Soldiers Accounts of Detainee Abuse in Iraq', *Human Rights Watch*, Vol. 18, No. 3 (G), July 2006, p. 30. Also available at <<http://hrw.org/reports/2006/us0706/>> [accessed 14 August 2007].
8. The report is available at <[http://www.thelancet.com/journal/vol364/iss9435/full/llan.364.9435.review\\_and\\_opinion.30574.1](http://www.thelancet.com/journal/vol364/iss9435/full/llan.364.9435.review_and_opinion.30574.1)>. See also Sandro Contenta, 'US Doctors Tied to Prisoner Abuse Faked Death Certificates, Report Says; Helped Design Torture at Abu Ghraib', *Toronto Star*, 20 August 2004.
9. 'The Taguba Report: Article 15-6 Investigation of the 800th Military Police Brigade, March 2004', in Karen J. Greenberg and Joshua L. Dratel (eds.), *The Torture Papers: The Road to Abu Ghraib*, Cambridge: Cambridge University Press, 2005, p. 416. Also available at <<http://news.findlaw.com/hdocs/docs/iraq/tagubarpt.html>> [accessed 18 August 2007]. See also Mark Danner, *Torture and Truth: America, Abu Ghraib, and the War on Terror*, London: Granta, 2004 and Jennifer K. Harbury, *Truth, Torture and the American Way: The History and Consequences of US Involvement in Torture*, Boston: Beacon Press, 2005.
10. Ibid.
11. See Seymour Hersh, 'The General's Report: How Antonio Taguba, who investigated the Abu Ghraib scandal, became one of its casualties', *The New Yorker*, 25 June 2007. Also available at <[http://www.newyorker.com/reporting/2007/06/25/070625fa\\_fact\\_hersh](http://www.newyorker.com/reporting/2007/06/25/070625fa_fact_hersh)> [accessed 25 August 2007].

12. 'The ICRC Report: Report of the International Committee of the Red Cross (ICRC) on the Treatment by the Coalition Forces of Prisoners of War and Other Protected Persons by the Geneva Conventions in Iraq During Arrest, Internment and Interrogation, February 2004', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 393, emphasis added. Also available at <[http://www.globalsecurity.org/military/library/report/2004/icrc\\_report\\_iraq\\_feb2004.htm](http://www.globalsecurity.org/military/library/report/2004/icrc_report_iraq_feb2004.htm)> [accessed 21 August 2007].
13. 'The Schlesinger Report, Final Report of the Independent Panel to Review DoD Detention Operations, August 2004', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 909, emphasis added. Also available at <<http://www.globalsecurity.org/military/library/report/2004/d20040824finalreport.pdf>> [accessed 23 August 2007].
14. 'The Fay-Jones Report: Investigation of Intelligence Activities at Abu Ghraib, August 2004', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 989, emphasis added. Also available at <<http://f11.findlaw.com/news.findlaw.com/hdocs/docs/dod/fay82504rpt.pdf>> [accessed 23 August 2007].
15. *Ibid.*, p. 1074.
16. *Ibid.*, p. 1075.
17. *Ibid.*, p. 1076.
18. 'The Mikolashek Report, 21 July 2004', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 851.
19. *Ibid.*, pp. 853-854.
20. *Ibid.*, p. 635.
21. The report is available in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, pp. 1132-1164.
22. See further Adib-Moghaddam, *Iran in World Politics*, chapter three.
23. Joseph Massad, 'Imperial Mementos', *Al-Ahram Weekly*, Issue No. 691, 20-26 May 2004. Available at <<http://weekly.ahram.org.eg/2004/691/op2.htm>> [accessed 25 August 2007]. On the linkage between imperialism and desire see also Edward Said, *Orientalism: Western Conceptions of the Orient*, London: Penguin, 1991, especially pp. 187 ff. or Robert C. Young, 'Colonialism and the Desiring Machine', in Gregory Castle (ed.), *Postcolonial Discourses: An Anthology*, Oxford: Blackwell, 2001, pp. 74-98.
24. Ali Shariati, 'Humanity and Islam', in Charles Kuzman (ed.), *Liberal Islam: A Sourcebook*, Oxford: Oxford University Press, 1998, p. 188.

25. Ibid.
26. Ibid., p. 189.
27. Ibid., p. 188, emphasis added.
28. See Adib-Moghaddam, *Iran in World Politics*, Introduction and chapter 1.
29. 'No Blood, No Foul: Soldiers Accounts of Detainee Abuse in Iraq', Human Rights Watch, pp- 14-15.
30. See R. Jeffrey Smith, 'Hussein's Pre-war ties with al-Qaeda discounted: Pentagon Report Says Contacts were limited', *The Washington Post*, 6 April 2007. Available at <<http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2007/04/05/AR2007040502263.html>> [accessed 27 August 2007].
31. Ibid. The declassified report and documents are available at <<http://www.dodig.osd.mil/fo/Foia/ERR/Part2-07-Intel-04.pdf>> [accessed 27 August 2007].
32. See also Edward Said, *Covering Islam: How the Media and the Experts Determine how we see the World*, London: Vintage, 1997; Emran Qureshi and Michael A. Sells (eds.), *The New Crusades: Constructing the Muslim Enemy*, New York: Columbia UP, 2003; and Arshin Adib-Moghaddam, *A Metahistory of the Clash of Civilisations* (forthcoming).
33. 'No Blood, No Foul: Soldiers Accounts of Detainee Abuse in Iraq', Human Rights Watch, p. 34.
34. 'The Taguba Report', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 449.
35. Ibid., p. 448.
36. Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth*, translated by Constance Farrington, New York: Grove Press, 1963, p. 40.
37. Seymour M. Hersh, 'The Gray Zone: How a secret Pentagon program came to Abu Ghraib', *The New Yorker*, 24 May 2004. Available at <[http://www.newyorker.com/archive/2004/05/24/040524fa\\_fact?printable=true](http://www.newyorker.com/archive/2004/05/24/040524fa_fact?printable=true)> [accessed 27 July 2007].
38. Ibid. See also Trish Schuh, 'Racism and Religious Desecration as US policy: Islamophobia a retrospective', *Counterpunch*, 6/7 May 2006. Available at <<http://www.counterpunch.org/schuch05062006.html>> [accessed 15 May 2006].
39. 'The Taguba Report (Annex)', in Greenberg and Dratel (eds.), *The Torture Papers*, p. 530.
40. Ibid., pp. 530-531.

41. Ibid., p. 472.
42. Ibid., p. 524. For worse examples see p. 522 or page 504.
43. Ibid., p. 466.
44. Ibid.
45. Ibid., p. 467.
46. Anne Coulter, 'This is War: We should invade their countries', National Review Online, 13 September 2001. Available at <<http://www.nationalreview.com/coulter/coulter.shtml>> [accessed 12 March 2006]. This article led to Coulter's dismissal from the National Review. Her commentaries continue to be published at FrontPageMagazine.com.
47. Ann Coulter, 'Why We Hate Them', in Micah L. Sifry and Christopher Cerf (eds), The Iraq War Reader. History, Documents, Opinions (London: Simon & Schuster, 2003), p. 333. The article originally appeared at FrontPageMagazine.com on 26 September 2003.
48. Fred Ikle, 'Stopping the Next Sept. 11. Intelligence is one element. Offence and defence are the others', Wall Street Journal, 2 June 2002.
49. Later, Falwell apologised for the remarks. See 'Jerry Falwell Apologises for Mohammad Criticism', Reuters, 12 October 2002.
50. 'Symposium: To Rape an Unveiled Woman', FrontPageMagazine.com, 7 March 2006.
51. Ibid.
52. Ibid.
53. 'The Taguba Report', in Greenberg and Dratel (eds.), The Torture Papers, p. 449.

